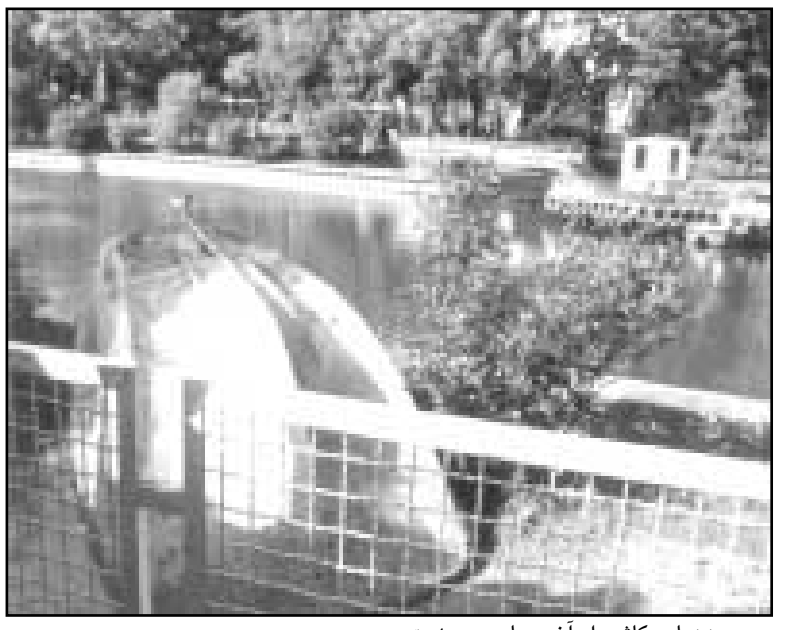

نگاهی به حادثه غم انگیز پارک شهر

قاتلی که به خاطر جرمش گلباران شد!

شهین محمدی

«عزیز مادر، کاش برای آخرین بار می‌بوسیدمت ...» واین دردناکترین آرزویی است که مادری به هنگام دیدن جنازه بی‌جان فرزندش طلب می‌کند. آرزویی که برای تحققش دیگر خیلی دیر است و همه چیز به گذشته، به خاطره پیوسته است .این وحشتناک است که مادری نداند این بار که به خاطر مشغله کاری و زندگی، نمی‌تواند دخترش را بدرقه کند، آخرین باری است که او را می‌بیند و پس از آن فقط رویای اوست که هر شب، هر روز و هر دقیقه به خانه باز می‌گرددو به او لبخند می‌زند. لبخندی که دیگر نمی‌توان بی‌اعتنا ازکنار آن گذشت و حضوری‌که دل برایش پرپر می‌زند.

اما؛ حق دارد که این سوال را با صدای بلند بپرسد که «به کدامین گناه کشته شده‌ای؟» تا شاید برای دل تسلایی خود پاسخی بیابد. تا شایددر پناه این فریاد بلند ضجه آلود، که اشکهایش را به زمین، به اعماق، به آن‌جایی که جسد عزیزترینش آرمیده فرو می‌چکاند، دردهای التیام‌ناپذیرش را نیز به آسمان بپاشد و آرامی بگیرد. «عزیز مادر، کاش برای آخرین بار می‌بوسیدمت.» و این تمنای دیرهنگام، که جگرها را خراش می‌دهد و سینه‌ها را می‌سوزاند، طنین ضجه مادری است که بر امواج نرم وملایم آب‌های یک دریاچه فرو می‌نشیند تا ارواح دریاچه را بیدار کند و به خود بخواند. تا شاید، آرام جانی‌که ترکش کرده، باردیگر به آغوشش بازگشته و او یک‌بار دیگر، بازدم گرم و لذتبخش نفس‌هایش را برگونه‌های خود احساس کند. تا شاید دریاچه، آنچه را به سنگدلی از پیکرهای نحیف و شکننده دختران به یغما برده باز پس دهد و این مرثیه خوانی تلخ و جانکاه را پایان بخشد؛ اما دریاچه نیز به‌اندازه سینه‌های‌ملتهب مادران و پدران، طالب ارواح پاکی‌است که به او اهمیت، اعتبار و بالاتر از آن، «روح» ببخشد. چیزی‌که پیش از آن به خاطر فقدانش، از او لجنزاری بی‌اهمیت، ماندابی بی‌ارزش و تفریحگاهی کسالت آور تبدیل کرده بود؛ اماوقتی ارواح پاک فرشتگان زمینی را بلعید، دیگر مهمترین و جنجال‌سازترین دریاچه مصنوعی جهان بود. دریاچه‌ای که بیشترین ارواح ملائک خاکی‌را در وجودش انباشته بودو به همین دلیل تمام چشم‌ها وقلم‌ها را از اقصی‌نقاط جهان به خود معطوف ساخته و از احساس آکنده بود. اینک او - دریاچه مصنوعی بی‌اهمیت ساعاتی پیش- لبریز از توجه، اهمیت و اعتنا بود. مردم دسته دسته به ملاقات آن می‌آمدند. برامواج کوچکی که درزیر نوازش نسیم روی‌هم می‌غلتیدند، زل می‌زدند با قطره‌های بارانی که از آسمان می‌چکید، اشک می‌ریختند و دسته دسته، گل‌های گلایل سفید را به سینه آب دریاچه می‌انداختند و آن را معطر به‌عطر گل‌های بهاری می‌کردند. آری دریاچه مصنوعی پارک‌شهر، تنها قاتلی‌است که به خاطر جرمش، با احترام گلباران می‌شود...

شبنم نفرین شده

یک روز عجیب و شگفت‌انگیز. یک روز ملتهب و تب دار. که آسمان پیش از زمین و زمینیان آن را پیش‌بینی کرده بود؛ چرا که سقف تهران را از توده‌های غلیظ و متراکم ابر پوشانده بود و قربانگاه را برای مراسم‌عروج روح پاک دختران، آب پاشی می‌کرد و تطهیر می‌ساخت. وزن سنگین این شور بختی از همان ساعات ا ولیه، سینه‌ها را می‌فشرد و گویی حتی توقیف روزنامه‌های «ایران» و «بنیان»، در هنگامه برگزاری نمایشگاه مطبوعات و بزرگداشت روزجهانی آزادی مطبوعات هم از علائم تفاوت این روز با روزهای دیگر بود؛ در این فضای مه‌آلود و گرفته که‌آسمان پیشاپیش برتقدیر شهر می‌گریست، دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی دخترانه طه واقع در شهرک کاروان شهری، بی‌خبر از سرنوشت تلخی‌که انتظارشان را می‌کشید، خود را برای یک اردوی چند ساعته آماده می‌کردند. بازدید از موزه تمبر شرکت پست، جایی بود که می‌توانست یک‌روز، دانش آموزان را از فضای یکنواخت، خسته کننده و تکراری مدرسه نجات داده و به آموخته‌هایشان تنوع ببخشد. تنوعی که می‌توانست تا آخر عمر در حافظه‌شان باقی بماند و همچون کابوس، وجودشان را بلرزاند. با این وصف، در اوایل صبح، دو مربی و ۵۴ دانش‌آموز سال اول راهنمایی تاریخچه تمبر ایران را دیدند و آماده بازگشت شدند.

اتوبوس مدرسه هنوز نیامده و هوا بارانی است و مقدور نیست که این جمعیت‌در محوطه موزه، انتظار بکشند و بنابراین مربیان چاره‌ای نمی‌بینند جز آنکه تا ساعت مقرری که اتوبوس می‌آید، محلی برای آرام نگه داشتن دختران پیدا کنند و به‌رغم این که برای مکانی جز موزه پست مجوز رسمی نداشتند، بهترین گزینه را پارک شهر دانسته و با اصرار دانش‌آموزان به پارک شهر می‌روند، اما حتی‌گرفتگی آسمان، ریزش باران بهاری و آرامش فضای پارک شهر نیز نمی‌تواند انرژی نوجوانی دانش‌آموزان را تخلیه کند و آنان با دیدن قایقی که در زیرباران، روی امواج دریاچه می‌رقصید، وسوسه می‌شوند تا روز خود را به شادی و خنده بیامیزند. بی‌آنکه بدانند آنچه جاودانه حافظه‌اشان را خواهد آزرد، اندوهی است که همچون بلای آسمانی برآنها نزول خواهد کرد.

با آن که قایق فاقد استاندارد لازم برای تفریح بود، با آن که باران، سطح آب را مواج ساخته بود، با آن‌که ظرفیت مجاز قایق ۵ نفر بیشتر نبود و با آن که هیچ غریق نجاتی، این تفریح کودکانه را حمایت نمی‌کرد، بااین وصف دو گروه ده نفره به نوبت برمرکب مرگ سوار شدند و براندام اژدهای‌خفته چرخ زدند و خنده‌هاشان پارک را از خواب صبحگاهی نیمه اردیبهشت بیدار کرد و همچنین اژدهای‌خفته دریاچه را و آنگاه که قایقران ۱۵ نفر را در قایق نامطمئن خود سوار کرد و به میانه دریاچه برد، دام مرگ به اندازه تمام مسافران گسترانیده شده بود و بداقبالی و نحوست دامن دانش آموزان را گرفت و قایق ناگهان واژگون شد و همه در ژرفنای دریاچه فرو رفتند. آنانی‌که هنوز متعلق به آینده بودند، جان سالم به در بردند،ولی مربی، قایقران و شش دانش آموز نگون بخت دیگر، برای همیشه، بخشی‌از حافظه دریاچه شدند.

گروهی از مردم که در همان حوالی بودند، سراسیمه خود را به مهلکه رساندند و با کمک هم، جان تعدادی را نجات دادند، اما گروه آتش‌نشانی که به مدد تلفن همراه یکی از ناظرین خبردار شده بود، به رغم فاصله اندکی که با محل حادثه داشت و برخلاف ادعای رئیس سازمان آتش نشانی که گفته بود: «۴ دقیقه بعد از اطلاع، گروه امداد آتش‌نشانی در محل واقعه حضور یافت.» ۱۵ دقیقه طول کشید تا اولین گروه امداد به کنار دریاچه رسید و ۱۰ دقیقه پس از ورود آنان، اورژانس بر سر صحنه حاضر شد. زمان مرده‌ای‌که دیگر همه چیز تمام شده بود و هیچ امیدی‌برای‌نجات جان انسان‌ها باقی‌نمانده بود. به ویژه آنکه تجهیزات امدادی آتش نشان‌ها چنان ابتدایی واندک بود که تفاوتی بین گروه امداد و کمک‌های مردمی احساس نمی‌شد. جنازه‌ها، مثل گل‌های‌پرپر شده بهاری در گوشه و کنار دریاچه موج می‌خوردند و غواصان مدت‌ها بعد برای یافتن اجسادی که به اعماق رفته بودند، وارد دریاچه شدند. شورای شهر، شهرداری، مسوولان بلندپایه سازمان‌ها و نهادها، زمانی‌در محل حضور یافتند که دوربین‌های جادویی صدا و سیما به کار افتاده بودند و می‌توانستند از چهره غمزده و لحن ماتم‌زده آنان تصویر بگیرند. سیل بغض‌ها، اشک‌ها، تسلیت‌ها و تهدیدهای پیگیری تلخ‌ترین واقعه در سال ۸۱ همه در حالی رو به دوربین‌ها و خبرنگاران ادا می‌شد که دیگر برای بازگرداندن زندگی‌به قربانیان دریاچه بسیار دیر شده بود. از این لحظه به بعد، حرف ها و حدیث‌ها پیرامون مقصر واقعی می‌چرخید. آیا این نمایش تکراری، التیام‌بخش دردهای جانکاه، فراق‌و وداع مادران و پدران بود؟!

با آن که قایق فاقد استاندارد لازم برای تفریح بود
با آن که باران، سطح آب را مواج ساخته بود
با آن که ظرفیت مجاز قایق ۵ نفر بیشتر نبود و با آن که هیچ غریق نجاتی، این تفریح کودکانه را حمایت نمی‌کرد
بااین وصف دو گروه ده نفره به نوبت
برمرکب مرگ سوار شدند

مقصر مرده است

«مقصر مرده است ...» این عبارتی است که به طنز در بیشتر رسانه‌ها منعکس شد. عبارتی که درحوادث ناگوار دیگر نیز به کرات شنیده می‌شد. کافی است کمی به حافظه تاریخی خود رجوع کنیم و حوادث را یک بار دیگر فراروی خود به تصویر بکشیم. حادثه تلخ و مصیبت‌بار یاک ۴۰ که مقصر اصلی‌اش خلبان هواپیما شناخته شد. سقوط هواپیمای خرم آباد که عاملش بار دیگر خلبان عنوان شد و اینک مرگ ۶دانش آموز و یک مربی که هیچکس را خاموش‌تر ازقایقران که خود قربانی‌حادثه بود نیافتند تا به عنوان مقصر نشانه بگیرند. تردیدی نیست که قایقران و پیمانکار پارک شهر، جزو مقصرین اصلی‌این فاجعه انسانی به شمار می‌روند، اما آیا با چنین حکمی، دیگران تبرئه می‌شوند؟!بحث برسر معرفی گروهی یا نمایندگانی از مسوولان‌چند سازمان، نهاد یا فضای تفریحی‌نیست. موضوع جان‌هایی‌است که از پیکر جداشده‌اند و دیگر هیچگاه برنخواهند گشت، با این وصف قیمت آنها چنان ناچیز تلقی‌می‌شود که حواشی مرگ بسیار مهم‌تر از اصل موضوع، جذابیت پیدا کرده است. یکی‌از رسانه‌های ارگان شهرداری، با پرداختن به موضوع پارک شهر درصدد محکوم کردن آموزش و پرورش ومقصر قلمداد کردن این وزارتخانه برآمده و با کالبد شکافی قضیه و استعلام نظر کارشناسان به این نتیجه رسیدکه: «مسوولیتی که امروز متوجه نهاد تعلیم و تربیت کشور است، بیش از هر نهاد دیگری است چراکه اگرهماهنگی های‌لازم و سازماندهی‌های درست در چنین اموری‌اعمال نشود،بعید نیست دوباره شاهد تکرار آن، در جایی دیگر و مکانی دیگر باشیم، به ویژه آنکه فصل تابستان را پیش رو داریم.»

در این مقاله تحلیلی گرچه از استانداردهای پایین و ناقص امکانات شهری و نظارت مدیریت آنها انتقاد شده است، اما بیشترین توجه را معطوف به ضعف‌های نظام تربیتی آموزش و پرورش نموده تا شهرداری‌را از تیر رس شکایات و ا نتقادات دور سازد. آیا اگر در روز شنبه سیاه، به جای دانش‌آموزان گروهی ازدانشجویان سوار قایق شده ودچار حادثه می‌شدند، وزارت فرهنگ و آموزش عالی مقصر بود و اگر گروهی از کارگران جایگزین دانش آموزان می‌شدند، مقصر، ضعف نظام تربیتی وزارت کار و امور اجتماعی اعلام می‌شد و اگر خانواده‌ای برای‌تفریح به کام مرگ فرو می‌رفتند، حتما وزارت‌کشور می‌بایست پاسخگو باشد! در حالی‌که شهرداری‌و شورای شهر عامل مستقیم واگذاری پیمانکاری دریاچه به فردی غیرمسوول، بی‌کفایت و ناتوان هستند، صحبت از استانداردهای پایین و ناقص امکانات شهرداری و نظارت و مدیریت آنها، یک شوخی‌تلخ وگزنده است. تردیدی نیست که شاخه‌های درخت تناور فساد اداری را می‌توان در برخی حوادث مشابه و چنین شرایطی باز یافت. روابط زیر میزی و غیررسمی میان کارشناسانی که کلید طلایی واگذاری پیمانکاری در اختیار آنان است و آنانی که می‌دانند منافع فردی کارشناسان و مسوولان عقد قراردادهای پیمانکاری، مهمتر از دارا بودن شرایط و استانداردهای لازم و ضروری است و بعد از آن چندان نظارتی برقراردادها نخواهدبود زمینه را برای چنین فجایع جبران ناپذیر انسانی هموار می‌سازد و هیچکس باور نمی‌کند که روابط باندی، فامیلی و رفاقتی در انتخاب این پست‌های حساس بی‌تاثیر باشد. بنابراین باید به دلواپسی‌های اعضای شورای شهر و شهرداری تهران حق داد که مدام تقصیرها را به گردن آموزش و پرورش بیندازد و با آوردن شواهدی از سایر اردوهای دانش آموزی، مدیریت و کارآمدی نظام این وزارتخانه را زیر سوال ببرد.چرا که در غیراین صورت، بسیاری از مسوولان شورا و شهرداری باید در پیشگاه ملت پاسخگو باشند، چون موضوع دانش‌آموزانی نیستند که تحت مدیریت آموزش و پرورش به تفریح آمده‌اند، بلکه انسان‌هایی هستند که می‌توانستند از هر قشر دیگری باشند و در این روز شوم دچار حادثه گردند، اما به موازات این ضعف آشکاری که با شعارها و تبلیغات گسترده شهرداری نیز پوشیده‌نشده و کدورت را از خاطره‌ها نخواهد روفت، نمی‌توان سهم تقصیر آموزش و پرورش را نیز ناچیز دانست. رخ دادن بسیاری از اتفاقات مشابه همچون حادثه سقوط یک دانش‌آموز پاکدشتی در رودخانه اوشان و فشم که منجر به مرگ دانش آموز شد، حادثه مشابهی که برای یک دانش‌آموز در اردوی راهیان نور در رودخانه کرج اتفاق افتاد و خوشبختانه از مرگ نجات یافت، حادثه غرق شدن دو دختر دانش‌آموز یاسوجی در تفرجگاه تنگه مهربان این شهر، گم‌شدن دختر دانش‌آموزی در جریان اردویی در منطقه میگون پاکدشت نمونه‌ای از صدها موردی است که در چندسال اخیر، دیدگان والدین چشم به راه را به جای دیدن قامت گلهای زندگی‌شان به اشک و آه و حسرت آلوده است. اشکی که ناگزیر برجسد رنگ پریده و برسیمای بدون روح مهتابی رنگشان فرو می‌چکید. این تکرار تاریخی پیش از هر چیز بیانگرضعف ساختار و ناکارآمدی بزرگترین کانون تجمع کودکان و نوجوانان است که قادر نیست حتی برای‌مدتی کوتاه سلامت و جان آنها را تضمین کند و ۱۹میلیون دانش آموز، هر لحظه در اردوهای دانش‌آموزی تهدید می‌شوند. شورای معاونان سازمان آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران درپی وقوع این حوادث با تصمیمی عجولانه و غیرکارشناسانه، کلیه اردوهای دانش‌آموزی را در سطح شهر تهران لغو کرد. در حقیقت، با این اقدام شتابناک، آنچه فدای این بی‌مسوولیتی شد، حق دانش‌آموزان بود که پایمال شد.

مجلس دانش‌آموزی، بلافاصله در پی اعلام لغو کلیه اردوهای دانش‌آموزی، به این تصمیم اعتراض کرد و منتقدانه یادآور شد: «سال هاست که عده‌ای از عزیزترین فرزندان این مرز و بوم در جریان حوادثی از این دست، قربانی پاره‌ای بی‌مسوولیتی‌ها می‌شوند. ما ناباورانه شاهدیم که عده‌ای، تنها با بسنده کردن به یک اظهار تاسف خشک و خالی، به سادگی از کنار حوادث بزرگی از این دست می‌گذرند و در کمال ناباوری به جای آنکه پاسخ سوال را بدهند، به پاک کردن صورت مساله می‌اندیشند.»

بی‌تردید موضع‌گیری آموزش و پرورش دربرابر چنین حوادثی این است که اگر انشایی نوشته نشود، غلطی هم وجود نخواهد داشت وبنابراین، تا اطلاع ثانوی کلیه اردوهای دانش‌آموزی لغو است!

زنده ماندن برای کدام آینده؟!

پنجاه سال است که جهان به خاطر کاهش مرگ و میر کودکان، شاهد پیشرفت‌های چشمگیری بوده است. براساس آمار منتشر شده توسط سازمان ملل، در سال ۱۹۶۰ از هر ۶ کودک، یک نفر جان خود را پیش از یک سالگی از دست می‌داد. این آمار در سال ۱۹۹۱ به یک کودک از سیزده کودک رسید و در سال ۲۰۰۰ این رقم به یک نفر از ۲۰ کودک رسید. این تقلا بیانگر این واقعیت است که برای نجات جان یک کودک بیشتر، هزینه، زمان و نیروی فراوانی صرف شده تا دنیا شاهد مرگ و میر کمتری‌در میان خود باشد. با این وصف، این ضرورت به هیچ‌عنوان در کشور ما احساس نمی‌شود. دکتر منوچهر احمدی، عضو هیات علمی‌دانشگاه و صاحب‌نظر د ر علوم تربیتی معتقد است: «بحث و جدل پیرامون یافتن مقصر واقعی حادثه پارک شهر، تقلایی بیهوده برای خاموش کردن احساسات والدینی است که هم‌اکنون با تار و پود جامعه در هم آمیخته است و مطمئنا طولانی شدن زمان بررسی و تحقیقات و اعلام رای نهایی، مسوولان بلندپایه را از تنگنای پاسخ نجات خواهد داد، اما آیا این حادثه آخرین رخداد تلخ انسانی‌خواهد بود؟! بی‌شک خیر، و بنابراین اگر چنانچه برای پیشگیری از این دست مشکلات چاره‌ای اساسی یافته نشود و راهکارهای اساسی اتخاذ نگردد، بعدها زخم پنهان شده در سینه مردم با عفونت‌بیشتری نمایان خواهد شد.» وی‌در خصوص فعالیت‌های اردویی دانش آموزان گفت: «در کشوری همچون ایالات متحده، سالانه بیش از ۳۲ هزار مرکز اردویی پذیرای دانش آموزانی هستند که کوهستان، دریا، جنگل و حتی کویر را برای تعطیلات تابستانی‌خود انتخاب می‌کنند و در این مراکز، تمام امکانات تفریحی، ایمنی‌و بهداشتی برای‌سالم پر کردن اوقات فراغت آنها وجود دارد، درحالی‌که دانش آموزان ما حتی‌در یک پارک عمومی، درروز روشن نیز از امنیت کافی‌برخوردار نیستند.»

وی‌در ادامه توضیح می‌دهد:«تحت تاثیر قرارگرفتن مربیان در برابر خواسته‌های دانش‌آموزان ورفتن به داخل قایق غیر استاندار د پارک شهر، نشان دهنده عدم تجربه و تخصص مربیان در پرکردن فضای‌خالی آموزشی به شیوه مناسب و بی‌برنامگی آنان در مواجهه با خلاء زمانی و وقفه‌ای است که ناگهان پیش آمده است. این واقعیت یعنی ضعف نظام مدیریت آموزش و پرورش درتربیت مربیان، ضعف ساختار نظام آموزش و پرورش در برنامه‌ریزی‌های کلان تفریحی‌و اوقات فراغت ودر کنار آن ضعف نظام مدیریتی و نظارتی شهرداری که با ز به همان مقوله مدیریت کلان می‌رسد». در اعلامیه حقوق کودک که در مجمع عمومی‌سازمان ملل متحد درسال ۱۹۸۹ پذیرفته شد و ۱۳۹ کشور آن را امضا کردند مقرر شده است که :«دولت موظف است که زندگی‌و بقا و پیشرفت کودک‌را تضمین کند.» (ماده۶) و آیا این ضمانت برای‌بقا و زندگی‌کودکان ایرانی وجود دارد؟! و آیا دولت فقط با توبیخ، تنبیه و مجازات عاملان زیر دست ونه سلسله مراتبی خواهد توانست بقاو زندگی دیگر کودکان را تضمین کند؟! آیا مسوولان شهرداری، شورای شهر و آموزش و پرورش و حتی سازمان‌هایی چون آتش نشانی واورژانس از سمت خود برکنار خواهند شد و یامحترمانه استعفا خواهند داد؟! در ماده ۲۷ اعلامیه حقوق کودک آمده است: «هر کودکی حق دارد از سطحی از زندگی بهره مند شود که با شرایط رشد جسمانی، ذهنی، معنوی، اخلاقی و اجتماعی او متناسب باشد.»

آیا در رابطه با دانش‌آموزان این شرایط فراهم است؟! آیا نهادها، موسسات و مراکزی که مسوولیت تامین‌آسایش کودکان را برعهده دارند به این مفاد پایبندند؟! اگر اخباری که در مورد بیرون رفتن دانش آموزان از موزه پست به خاطر حضور فقط چند خارجی منتشر شده، درست باشد؛ آیا موزه پست می‌تواند پاسخگوی بی‌اعتنایی خود نسبت به کودکانی باشد که تاوان آن را به سنگینی پرداختند؟! آیا شرایط مناسب رشد جسمانی، ذهنی، معنوی و اخلاقی یعنی بیرون کردن بچه‌ها از موزه، آن هم در زیر بارش باران ؟! آیا در این بازی سرنوشت که اتوبوس از ضعف نظام ترافیکی ناگزیر از ترک محل و گذاشتن قرار برای ساعتی مشخص بوده است، مدیریت موزه پست که به دانش آموزان اجازه توقف بیشتر نداده است، بی‌احتیاطی مربیان که بدون مجوز، بچه‌ها را به پارک شهر بردند، شهرداری که مسوولیت قایقرانی در دریاچه را به فردی فاقد صلاحیت های لازم سپرده بود، قایقران و پیمانکار که از امکانات استاندارد شده استفاده نکردند، آتش نشانی که بسیار دیر و بدون تجهیزات به محل حادثه آمده و ادعا می‌کند ناقص‌ترین و ناکافی‌ترین تجهیزات در دنیا نصیب اوست، اورژانس که همچنان آخرین گروهی از امداد است که پیدا می‌شود، شورای شهر که معمولا اهداف سیاسی را هم درپی معضلات اجتماعی تعقیب می‌کند. نیروی بازرسی، امنیتی انتظامی‌که خیلی دیر عاملان وقایع تلخ مردمی را شناسایی می‌کند و... و.. و... در این زنجیره‌ای که چنان به هم گره خورده تا به مرگ ۸ نفر انسان منجرشود، یافتن یک یا دو عامل می‌تواند دل تسلایی خانواده‌های داغدار و امنیت روانی دیگر خانواده‌ها را فراهم سازد؟! آیا شنبه ۱۴ اردیبهشت سال ۸۱، آخرین روز منحوسی است که به سیاهپوشی ملت ایران منتهی‌شد-هرچند یک روز پس از آن حادثه یاسوج رخ داد- و دیگر با محکوم شدن پیمانکار، از این نوع حوادث نخواهیم داشت؟!

آیا استیضاح شهردار، وزیرآموزش و پرورش و توبیخ مسوولان امدادی‌شهر آن هم برای جان ۸ انسان غیرمنصفانه است ؟! ما آگاهانه از وضعیت ناهنجاری‌که امنیت جسمانی و روانی فرزندانمان را تهدید می‌کند، صرف نظر می‌کنیم و برای اصلاح امور، هیچ دوراندیشی نمی‌کنیم .در چنین موارد وخیمی بایدکوشید فراتر از فاجعه زمان حال را نگریست و اقدام درازمدت همه جانبه و موثرتری را پیش بینی کرد. از برگزاری سال بین‌المللی کودک در ۱۹۷۹، برای بهبود وضع زندگی کودکانی که در محیط‌های پرخطر قرار دارند، کارهای بسیاری در دنیا انجام شده است، اما در ایران، نگاه به کودک، هنوز در فضایی از بی‌اعتنایی محو است و برخورد مسوولان با مسائلی که به کودکان مربوط است - برخلاف مسائل پرکشش سیاسی - دست کم با تردید و بی‌اهمیتی همراه بوده است. ما چنان به روزمرگی خود مشغولیم که مدیریت را ابدالدهر از آن خود می‌دانیم و هرگز نمی‌اندیشیم و از این اندیشه وحشت نمی‌کنیم که بنیادگذاران، گردانندگان و سازندگان جهان قرن بیست و یکم همین کودکان و دانش‌آموزان خواهند بود. موجودات شکننده، کوچک و نحیفی که این چنین آسان در میان امواج رام آب پرپر می‌شوند و از دست می‌روند و ما فقط به آن دلخوشیم که با نثار گل، تسلیت و بغض به این سرنوشت پایان دهیم و به جذابیت‌های زندگی گذشته خود بازگردیم تا روزی که باز سرنوشت تلنگری دیگر بر احساسات ما زند.

آیا اگر در روز شنبه سیاه، به جای دانش‌آموزان گروهی ازدانشجویان سوار قایق شده ودچارحادثه می‌شدند، وزارت فرهنگ و آموزش عالی مقصر بود و اگر گروهی از کارگران جایگزین دانش آموزان می‌شدند، مقصر ضعف نظام تربیتی وزارت کار و امور اجتماعی اعلام می‌شد؟!